

# تأملی واژه‌شناسانه در تاریخ بیهقی

## فاطمه جهان پور

کارشناس ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران

تاریخ بیهقی از جمله متون تاریخی-ادبی به زبان فارسی است که هر کس به فراخور حال و رأی و دانش و ذوق و سلیقه با آن همراه شده و نه فقط حاصل آن لذت وقت، خوشی حال و حظِ خاطر است که از زوایا و مراتب آن می‌توان خوشه‌چین معرفت و دانش بسیار شد. این کتاب فارغ از قابل اعتماد و مستند بودن در نقل وقایع و زیبایی‌های کلامی و بیان دلکش، از نظر کاربرد واژگان و ترکیبات بدیع و خوش‌آوا نیز از اهمیت فراوانی برخوردار است. در واقع، یکی از عواملی که این کتاب مستطاب را به نمونه‌ای درخشان از نثر دوران آغازین زبان فارسی بدل کرده است، کاربرد واژگان و اصطلاحات ناب و زیبای برجای مانده از دوره باستان و میانه زبان‌های ایرانی است که به‌رغم از سر گذراندن تحولات آوایی و گاه معنایی و نیز گستردگی زبان عربی و برتری و اولویت آن در قرون نخستین اسلامی، باز هم در تقلائی زنده ماندن سر از متونی همچون تاریخ بیهقی درآورده است. از این منظر، تاریخ بیهقی یکی از حلقه‌های واسط میان زبان فارسی دوره میانه و جدید است که در آن می‌توان شاهد روند تحولی زبان بود.

Fateme Jahanpour, "A Morphological Reflection on the *History of Bayhaqi*," *Iran Namag*, Volume 5, Number 1 (Spring 2020), 109-119.

فاطمه جهان پور <fjahanpour@gmail.com> کارشناس ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، پژوهشگر و مدرس زبان‌ها، خطوط و ادیان ایران باستان و حوزه سکه‌شناسی است. چاپ و نندیداد/ستان قدس از جمله آثار اوست.

با توجه به این ویژگی‌ها، در مقاله پیش رو به دو واژه توجه شده است: در یک مورد قرائت جدیدی را پیشنهاد کرده و در خصوص دیگری به ریشه‌شناسی واژه پرداخته و برای آن پیشینه‌ای پیشنهاد شده است.

## شکار پَره

از جمله واژگان قابل بحث در تاریخ بیهقی که مصححان و پژوهشگران از گذشته تا به امروز بدان توجه و در آن مذاقه کرده‌اند، واژه «پَره» در ترکیب «شکار پَره» است. گویا در اغلب نسخ تاریخ بیهقی به جای واژه «پَره» لغت «زَه» آمده که برای مصححان کلمه‌ای نامأنوس بوده است و البته تعداد اندکی از نسخه‌ها نیز از کنار آن رد شده و آن را نادیده گرفته‌اند. در نخستین تصحیح فیاض از کتاب مذکور، لغت «زَه» در این ترکیب نام‌جای انگاشته شده که در آن ناحیه به شکار می‌پرداختند.<sup>۱</sup> بر این اساس، در ترجمه عربی که بر مبنای همان تصحیح از تاریخ بیهقی صورت گرفته، مترجمان واژه «زَه» را به صورت «زَه» به صورت نام سرزمین و مکان آورده‌اند: سوف نذهب للصيد فی ارض زه.<sup>۲</sup> به تبعیت از فیاض، دهخدا نیز ذیل واژه «زَه» آن را شکارگاهی در نزدیکی غزنین دانسته و استناداتش همه به تاریخ بیهقی است.<sup>۳</sup> این ایراد در دومین چاپ از کتاب مذکور رفع شده و به جای «شکار زَه» «شکار پَره» آمده است و در زیرنویس قید شده که در همه نسخه‌ها به جای «پَره» لغت «زَه» نوشته شده است.<sup>۴</sup>

با بررسی واژه‌نامه‌های فارسی به نظر می‌رسد برخلاف کلمه مبهم «زَه»، واژه «پَره» برای لغت‌نامه‌نویسان کلمه‌ای ناآشنا نبوده و در اغلب واژه‌نامه‌ها مدخلی بدان اختصاص یافته و معنی حلقه زدن لشکر سواره و پیاده به منظور شکار<sup>۵</sup> یا دایره‌ای که به گرد

<sup>۱</sup> ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، به اهتمام قاسم غنی و علی‌اکبر فیاض (تهران: چاپخانه بانک ملی ایران، ۱۳۲۴)، ۲۵۹.

<sup>۲</sup> ابوالفضل البیهقی، تاریخ البیهقی، ترجمه یحیی الخشاب و صادق نشات (مصر: مکتبه الانجلو المصریه، بی‌تا)، ۲۸۲.

<sup>۳</sup> علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷)، ۱۳۱۶۷.

<sup>۴</sup> ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض (مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۵۶)، ۳۳۹.

<sup>۵</sup> محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع (تهران: نیما، ۱۳۸۰)، ۱۹۹-۲۰۰؛ میرجمال‌الدین حسین‌بن فخرالدین حسن انجو شیرازی، فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عقیقی (مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹)، جلد ۱، ۸۹۹؛ محمدجان شکوری و دیگران، فرهنگ فارسی-تاجیکی، برگردان محسن شجاعی (تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۵)، جلد ۱، ۳۹۴؛ دهخدا، لغت‌نامه، ۵۵۷۸.

چیزی کنند،<sup>۶</sup> حلقه، و دایره<sup>۷</sup> را برای آن آورده‌اند. بر اساس این معنی، می‌توان گفت “شکار پَره” شیوه‌ای از شکار بوده که در آن تعدادی حیوان شکاری را در فضایی محدود و محصور جمع کرده و سپس، شکارچیان آنان را شکار می‌کنند. در تعلیقات تاریخ بیهقی چاپ ۱۳۸۸، به نقل از ادیب پیشاوری چنین توضیح داده است: “و طریق این حشر چنان است که گروهی از مردم سوار و پیاده به نخجیر گاه گرد آیند و نخجیران را برانند و بر گریزگاه‌ها و رخنه‌ها پَره بندند و نگذارند که نخجیر بدان سو رود و به همان راهی که خواهند از عاجشان دهند تا جایی که کمان‌داران کمین دارند فراهم آیند دست به تیرانداختن بگشایند و برای زبان‌بستگان قیامتی راست کنند.”<sup>۸</sup> با عطف توجه به این معنی می‌توان دید که بیهقی ترکیب “شکار پَره” را دقیقاً در جایگاه درست آن به کار برده است: “روز شنبه شانزدهم شعبان، امیر رضی‌الله عنه به شکار پَره رفت و پیش به یک هفته کسان رفته بودند فراز آوردن حشر را از بهر نخجیر راندن و رانده بودند و بسیار نخجیر آمده و شکاری سخت نیکو برفت.”<sup>۹</sup> یا

نزدیک نماز پیشین که همه لشکر پَره داشتند و از ددگان و نخجیر برانده بودند و اندازه نیست نخجیر آن نواحی را، چون پَره تنگ شد نخجیر را در باغی راندند که در پیش کوشک است و افزون بر پانصد و ششصد بود که به باغ رسید و به صحرا گرفته بودند به یوزان و سگان و امیر بر خضرا بنشست و تیر می‌انداخت و غلامان در باغ می‌دویدند و می‌گرفتند و سخت نیکو شکاری رفت.<sup>۱۰</sup>

درباره ریشه‌شناسی واژه “پَره” با توجه به معنا و کاربرد آن در متون، تاکنون نظری داده نشده است. این واژه بدین شکل در متون نوشتاری پیش از اسلام به کار نرفته، اما کلمات و افعالی نزدیک بدین معنی و قریب به این آوا را می‌توان در دایرة لغات باستانی ایرانی جست.

در زبان‌های ایرانی باستان، مصدر *parwastan* به معنی احاطه کردن، دور چیزی

<sup>۶</sup> بدرالدین ابراهیم، فرهنگنامه زفان گویا و جهان پویا: فرهنگ لغات فرس، به کوشش حبیب‌الله طالبی (تهران: پازینه، ۱۳۸۱)، ۵۴.

<sup>۷</sup> موبد رستم شهزادی، واژه‌نامه پازند (تهران: فروهر، ۱۳۸۶)، ۱۱۵.

<sup>۸</sup> ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی (تهران: سخن، ۱۳۸۸)، جلد ۲، ۱۰۳۸.

<sup>۹</sup> بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح یاحقی و سیدی، جلد ۱، ۴۰۴.

<sup>۱۰</sup> بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح یاحقی و سیدی، جلد ۱، ۵۰۲.

را گرفتن، در میان گرفتن، در بر داشتن، از ترکیب پیشوند pari و ریشهٔ band به معنی بستن تشکیل شده است که بر روی هم به معنی احاطه کردن باشد. در فارسی میانهٔ جنوبی، واژهٔ parwast و parwand معنای حصار، محوطه، جای محصور، پروند، فراگیری دارد.<sup>۱۱</sup> برای نمونه، در متن پهلوی *کارنامهٔ اردشیر بابکان* آمده است: “سواران اردشیر را آگاهی نبود، به بُن دژ گولار آمدند و دژ را بپروستند [= محاصره کردند].”<sup>۱۲</sup> یا در *دینکرد ششم* می‌خوانیم: “برخی نیکان پرسیدند که پروند [= حصار] تن چه و پروند روان چه و پروند دست چه؟”<sup>۱۳</sup> خوشبختانه این واژه با اندک تغییراتی در نگارش و آوا، ولی با همین معنا، در زبان و گویش‌های دورهٔ جدید زبان‌های ایرانی به کار رفته است. در *تاریخ سیستان*، واژهٔ پَرَن به معنی حصار و سدهای خاکی آمده است که در معبر رودها می‌بندند. بهار در توضیح این واژه می‌نویسد که هنوز در زبان مردمان سیستان این واژه به کار رفته و در میان اهالی خراسان به صورت پِل و در برخی نواحی دیگر به صورت پَرَنَد تلفظ می‌شود.<sup>۱۴</sup> این واژه در زبان مردم راور به صورت پَرَوَنَد به معنی باغ بزرگ و در گویش یزد به صورت parvan kerdan یعنی حصار کشیدن، هنوز زنده است.<sup>۱۵</sup> از این ریشه، واژهٔ پرونده به معنی بسته‌ای از قماش و اسباب یا مجموعه‌ای از اسناد و یادداشت‌ها دربارهٔ یک موضوع ساخته شده و در زبان امروزی رواج دارد.<sup>۱۶</sup>

از دیگر واژگانی که در این حوزهٔ آوایی و معنایی می‌قرار می‌گیرد، واژه “پردیس” است که در فرهنگ لغات ایرانی باستان به باغ و بوستان محصور اطلاق می‌شود. این کلمه در فارسی باستان به صورت paradaidam<sup>۱۷</sup> که ترکیبی از para (ماورا، دور، فرا) و didā (دیوار) و به معنی آنچه پشت دیوار قرار دارد آمده است. در زبان

<sup>۱۱</sup> دن. مکنزی، دن. فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمهٔ مهشید میرفخرایی (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳)، ۱۲۱؛ بهرام فره‌وشی، *فرهنگ فارسی به پهلوی* (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۱)، ۱۸۹؛ یدالله منصوری، *بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی* (تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴)، ۳۱۷.

<sup>۱۲</sup> *کارنامهٔ اردشیر بابکان*، فصل ۶، بند ۹، گزارش بهرام فره‌وشی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۸)، ۵۹.  
<sup>۱۳</sup> *بررسی دینکرد ششم*، بند ۱۰۹، گزارش مهشید میرفخرایی (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۲)، ۱۷۳-۱۷۴.

<sup>۱۴</sup> *تاریخ سیستان*، تصحیح ملک‌الشعرا بهار (تهران: معین، ۱۳۸۱)، ۷۳؛ فاطمه جهان‌پور، “دو نامه از ملک‌الشعراء بهار دربارهٔ کتاب *تاریخ سیستان*،” *سروش پیرمغان*، به کوشش کتابیون مزداپور (تهران: ثریا، ۱۳۸۱)، ۵۰۷.

<sup>۱۵</sup> محمد حسن دوست، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی* (تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳)، جلد ۲، ۶۷۹.

<sup>۱۶</sup> *خلف تبریزی، برهان قاطع*، ۱۹۹؛ دهخدا، *لغت‌نامه*، ذیل واژهٔ “پرونده”.

<sup>۱۷</sup> Ronald G. Kent, *Old Persian* (New Haven, Connecticut: American Oriental Society, 1953), 195.

مادی *paridaiza*، و در زبان اوستایی *pairidaēza* از دو بخش پیشوند *pairi* به معنی پیرامون، اطراف، حدود،<sup>۱۸</sup> و فعل *dais/dis* به معنی ساختن و شکل دادن<sup>۱۹</sup> تشکیل شده و روی هم رفته به معنی مکان‌های محصور، فضاهایی که با دیوارها محدود شده‌اند و زمین‌های حصاردار به کار رفته است.<sup>۲۰</sup>

جز متن *اوستا* که واژه "پردیس" را فقط یک‌بار در کاررفتی دینی به معنی مکانی کاملاً محصور با دیوارهای جداکننده از فضای بیرونی معرفی کرده که جایگاه گناهکارانی است که به جرم حمل پیکر مرده به تنهایی باید تمام عمر خویش را، دور از آب و آتش و مردمان، در آن بسر برند.<sup>۲۱</sup> در دایرة فرهنگ واژگان ایران باستان، معنایی گسترده‌تر یافته و به باغ یا بوستان‌های تفریحی محصوری اطلاق شده که در آنها علاوه بر پرورش انواع گیاهان و گل‌ها و درختان، گونه‌های متنوعی از حیوانات شکاری و پرندگان زیبا نگهداری می‌شد تا به هنگام نخجیر آنان را دنبال کرده و شکار کنند. این باغ‌ها و پردیس‌ها عموماً از ملحقات کاخ‌های سلطنتی و در نزدیکی سرای باشکوه پادشاهان ایرانی قرار داشت.

گویا سنت توجه به باغ‌ها و ساخت چنین پردیس‌هایی در دوران مادها شایع بوده و آنان خود را عاشقان باغ خوانده‌اند.<sup>۲۲</sup> هخامنشیان نیز به این سنت وفادار مانده و در معماری این دوره، ساخت و اجرای پردیس‌های سرسبز و زیبای رسمی رایج بوده است. از آن جمله در پاسارگاد، اقامتگاه سلطنتی کوروش، پردیسی به دستور کوروش ساخته شد که در آن کانال‌های آب گذر سنگی و حوض‌هایی از جنس سنگ آهک تراشیده تعبیه شده و درختان بسیار و بوته‌هایی از گل‌های متنوع را در ردیف‌هایی مجزا کاشته شده بودند.<sup>۲۳</sup> یا پردیس بیستون که در دامنه کوه بیستون و در مسیر جاده شاهی قرار داشت و کتیر یاس به نقل از دیودور سیسیلی آن را شرح داده است.<sup>۲۴</sup> اردشیر دوم هخامنشی نیز در ساخت و سازهای شهر شوش ساخت پردیسی در

<sup>۱۸</sup> محمد مهرجویی، *پیشوند افعال فارسی از دیدگاه تاریخی* (تهران: آوای خاور، ۱۳۹۷)، ۲۸.

<sup>۱۹</sup> منصور، بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی، ۱۲۴-۱۲۵.

<sup>۲۰</sup> Christian Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch* (Strassburg; Karl J. Trubner, 1904), 865; Hans Reichelt, *Avesta Reader* (Strassburg; Karl J. Trubner, 1911), 239.

<sup>۲۱</sup> *اوستا*، وندیداد، فرگرد سوم، بندهای ۱۸ و ۱۹، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه (تهران: مروارید، ۱۳۷۰) جلد ۲، ۶۷۹.

<sup>۲۲</sup> والتر هینتس، *داریوش و پارس‌ها*، ترجمه عبدالرحمان صدریه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۸)، ۲۵۴.

<sup>۲۳</sup> رمی بوشارلا، "ایران" در *باستان‌شناسی امپراتوری هخامنشی*، زیر نظر پی‌یر بریان و رمی بوشارلا، ترجمه محمود بهفروزی (تهران: کتاب پارسه، ۱۳۹۲)، ۴۲۵؛ دیوید استروناخ، "شکل‌گیری باغ سلطنتی پاسارگاد و تأثیر آن در باغ‌سازی ایران"، ترجمه کامیار عبدی، *اثر*، شماره ۲۲-۲۳ (۱۳۶۶)، ۵۹.

<sup>۲۴</sup> پی‌یر بریان، *تاریخ امپراتوری هخامنشیان*، ترجمه مهدی سمسار (تهران: زریاب، ۱۳۸۲)، جلد ۱، ۲۹۸.

مجموعه کاخ‌هایش را فراموش نکرده و در کتیبه خود به این خلوتگاه محصور اشاره می‌کند و از ایزدان بزرگی همچون اورمزد، مهر و ناهید می‌خواهد آنچه را که او ساخته از بلایا در امان دارند.<sup>۲۵</sup>

این پردیس‌ها بهترین مکان برای استراحت و سرگرمی و شکار بود و مورد اقبال و توجه ایرانیان قرار داشت.<sup>۲۶</sup> بسیاری از مورخان به این پردیس‌ها و علاقه پادشاهان ایرانی به شکار و اختصاص نواحی گسترده از قلمرو حکومتی به شکارگاه‌های محصور اشاره کرده‌اند. در وقت شکار، صدها حیوان بارکش تورهای شکار را حمل کرده و شکارانان شکار را به این پردیس‌ها می‌راندند و سپس مراسم شکار با جنب‌وجوش فراوانی آغاز می‌شد.

گزنفون از پردیس بزرگی متعلق به کوروش جوان در شهر سلین آسیای صغیر یاد می‌کند که در آن حیوانات بسیاری زندگی می‌کردند که کوروش خود در شکارها به چنگ آورده بود.<sup>۲۷</sup> یا در شرح احوال اردشیر دوم هخامنشی آمده است که سپاه ایران در بازگشت از جنگ با کادوسیان، مدتی را در یکی از پردیس‌های شاهانه اقامت کرده و چون دچار کمبود چوب برای سوخت شده بودند، به فرمان پادشاه برای تهیه هیثم درختان پردیس را بریدند.<sup>۲۸</sup> هنر بافت تورهای شکار برای به دام انداختن و هدایت حیوانات شکاری به پردیس‌ها از اهمیت بسیار برخوردار بود. استرابو در توصیف شیوه تربیت ایرانیان می‌نویسد که آموختن شکار به جوانان ایرانی واجب بود و آنان هنر بافتن تور برای شکار را فرا می‌گرفتند.<sup>۲۹</sup> یونانیان پس از ورود به ایران، با این شیوه از شکار آشنا شدند، چنان‌که فیلاخ یادآوری می‌کند که همراهان نزدیک اسکندر در هنگام شکار توری به درازای صد استادیون داشتند تا جانوران را نخست در چنبر آورده و سپس شکار کنند.<sup>۳۰</sup> گویا این شیوه از شکار را ایرانیان در جنگ‌ها نیز به کار می‌بردند. هرودوت می‌نویسد که پارسیان به همان روشی که در شکار داشتند، توانستند مقاومت ایونی‌ها را در هم شکنند: «هر بار که بربرها جزیره‌ای را تسخیر می‌کردند، بلافاصله بعد از تسخیر، ساکنان آن را مانند ماهی‌هایی که در تور گرفتار شوند اسیر می‌کردند.»

<sup>25</sup>Kent, *Old Persian*, 154-155.

<sup>۲۶</sup>مانوئل کوک، *شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر (تهران: ققنوس، ۱۳۸۳)، ۲۵۳.  
<sup>۲۷</sup>گزنفون، *بازگشت ده هزار یونانی*، ترجمه حسین قلی میرزا سالور، به اهتمام مسعود سالور (تهران: اساطیر، ۱۳۸۴)، کتاب اول، فصل دوم، ۲۵.

<sup>۲۸</sup>پلوتارک، *حیات مردان نامی*، ترجمه رضا مشایخی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸)، جلد ۴، ۵۱۳.  
<sup>۲۹</sup>استرابو، *جغرافیای استرابو*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده (تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۸۲)، ۳۲۶.  
<sup>۳۰</sup>آتنا یوس ناوکراتیس، *ایرانیات در بزم فرزانتگان*، ترجمه جلال خالقی مطلق (تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶)، ۵۰.

بعد منظورش را چنین شرح می‌دهد: "آنان دست در دست یکدیگر می‌گذارند و خط زنجیری به وجود می‌آورند که از شمال جزیره تا جنوب آن ادامه می‌یافت. آن‌گاه به این ترتیب از یک سوی جزیره تا به سوی دیگر آن می‌رفتند و ساکنان آن را مانند صید تعاقب می‌کردند. آنان شهرهای ایونی را به همین سهولت تسخیر کردند."<sup>۳۱</sup>

در دوره ساسانیان نیز سنت وجود پردیس‌ها همچنان ادامه داشت. تصویر چنین پردیسی را می‌توان در نقش برجسته طاق بستان دید که خسرو پرویز در شکارگاهی محصور شده به همراه تعداد زیادی از رامشگران و نوازندگان و همراهان به شکار حیوانات می‌پردازد. در این شکارگاه‌ها، انواع پرندگان و جانوران همچون تذرو و طاووس و شترمرغ و شیر و گزال و گورخر و پلنگ و جز اینها وجود داشت.<sup>۳۲</sup>

واژه پردیس با همین معنا نه فقط در زبان‌های ایرانی نو به کار رفته است، بلکه وارد زبان‌های دیگری همچون یونانی، انگلیسی، فرانسه، عبری و عربی نیز شده و کاربرد دارد.

با توجه به این توضیحات درباره فعل parwastan که به عمل احاطه کردن و حصار گرفتن اطلاق شده و واژه pardis، که هم بر مکان شکار و هم بر شیوه‌ای از شکار تعلق دارد و تداوم این مفهوم در دوران اسلامی، شاید بتوان واژه "پره" را در ترکیب "شکار پره" برگرفته از ریشه parwastan و کوتاه‌شده لغت ایرانی "پردیس" (pairidaēza) دانست که جزء دوم آن حذف شده و بخش پیشوندی آن به صورت "پره" (para) باقی مانده است.

به نظر می‌رسد کاربرد این لغت تا سده‌های پنجم و ششم هجری به‌ویژه در شعر شاعران ایرانی ادامه داشت، اما پس از آن لغاتی همچون جرگه، شکار، نخجیر از اقبال بیشتری برخوردار شدند و کم‌وبیش واژه "پره" از خاطره‌ها محو و برای گوش‌ها غریبه شد، چنان که اغلب نساخان دست‌نویس‌های فارسی و مصححان این متون در طول زمان این واژه را نشناختند و در استنساخ کتاب‌ها این واژه را به شکل درست ضبط و ثبت نکردند.

## یک اسبان

در صفحه ۵۴۸ از جلد نخست چاپ اول تاریخ بیهقی، آنجا که حاجب سباشی

<sup>۳۱</sup> هرودوت، تاریخ هرودوت، ترجمه هادی هدایتی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۴)، ۱۲۶.

<sup>۳۲</sup> آرتور کریسین سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۰)، ۶۱۰-۶۱۹.

ماجرای شکست خود و سپاهش از ترکمانان را شرح می‌دهد، آمده است به واسطه جراحی که به حاجب وارد شد، ناگزیر با دو اسب و بیست غلام و تعدادی دیگر به سوی هرات عقب‌نشینی کرد و همه اموالش به‌توسط ترکمانان به غارت رفت. او این خبر را از یک اسبانی که از پی او می‌آمدند شنیده است: "و هر چه مرا و آن ناجوانمردان را [منظور سپاهش که او را در جنگ تنها گذاشتند] بوده است، به دست خصمان افتاد. چنان که شنیدم از یک اسبان که بر اثر می‌رسیدند."<sup>۳۳</sup> آنچه در اینجا مورد توجه قرار می‌گیرد واژه ترکیبی "یک اسبان" است. این لغت چنان که در زیرنویس همین صفحه از تاریخ بیهقی آمده، گویا در نسخ متعدد خوانش‌های متفاوتی داشته است: نسخه N و A و فیاض با حک و اصلاح آن را "یک اسبان" خوانده‌اند، نسخه S آن را "یکه اسبان" و نسخه‌های L و B "پیک اسبان" آورده‌اند. مصححان این کتاب با این توضیح که "یک اسبان" سوارانی بودند که فقط یک اسب داشتند و در نتیجه به هنگام گریز کندتر از دو اسبه‌ها حرکت می‌کردند و بنابراین دیرتر از سبانی به مقصد رسیده‌اند،<sup>۳۴</sup> ترکیب "یک اسبان" را بر سایر قرائت‌ها ترجیح شمرده و آن را در تصحیح خود آورده‌اند. بر این اساس، "یک اسبان" که اندکی پس از فرمانده خود، سبانی، شتابان خود را به او رسانده بودند، اخبار ناگوار تاراج اموال را به او گزارش کردند. اما اختلاف در خوانش این واژه در نسخ متفاوت و نیز فعلی که ایشان انجام داده‌اند، یعنی دادن گزارش درباره تاراج اموال، زمینه را برای طرح پیشنهادی تازه در قرائت این ترکیب فراهم می‌کند.

گمان می‌رود شاید بتوان این لغت را "بیسپان (بی‌اسپان)" یا "بگسبان" نیز خواند. واژه "بی‌اسپان" (bayaspān/ biaspān) لغتی پهلوی است و ریشه در واژگان ایرانی باستان دارد. این واژه در فرهنگ لغات پهلوی دارای دو معنی است. یک معنی آن مشخصاً وجهی حقوقی و فقهی دارد که در اینجا مورد نظر نیست. اما معانی دیگر آن که در این نوشته مراد است همچون پیک، پیام‌آور، فرستاده، رسول و قاصد است که در ترکیباتی همچون bayaspān به معنی پیام‌آور، فرستاده؛ bayaspānīh به معنی سفارت، مأموریت، سفیری؛ bayaspānīg به معنی اسب چابار؛ baY-dēspānīk به معنی پیک شاهی به کار رفته است.<sup>۳۵</sup>

<sup>۳۳</sup> بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح یاحقی و سیدی، جلد ۱، ۵۴۸.

<sup>۳۴</sup> ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی، دیبای دیبای، متن کامل تاریخ بیهقی، تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی (تهران: سخن، ۱۳۹۰)، ۵۸۵.

<sup>۳۵</sup> مکنزی، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ۵۱؛ فره‌وشی، فرهنگ فارسی به پهلوی، ۱۲۶؛

Henrik Samuel Nyberg, *A Manual of Pahlavi* (Wiesbaden: E.J. Brill, 1974), vol. 2, 46.



این واژه در ایرانی باستان به صورت dvaya-aspa به معنای "دارنده دو اسب" آمده است. جزء نخست در فارسی باستان <sup>۳۶</sup> duvitiya و در اوستایی bitya <sup>۳۷</sup> به معنی "دو" است که bay و bi هم صورت دیگر آن است. جزء دوم aspa همان "اسب" است. این واژه را در فارسی میانه جنوبی به صورت bayaspān و bagaspān می‌توان خواند که معنی لغوی آن دارنده "دو اسب" و معنی استنباطی آن پیک، سفیر، خبررسان و پیک شاهی است. بنویست و پالیارو این کلمه را به صورت baγ-dēspānīh آورده‌اند. <sup>۳۸</sup> این واژه با همین معانی در زبان ارمنی به صورت <sup>۳۹</sup> despan و در زبان عربی به صورت دُسفان و دِسفان <sup>۴۰</sup> وارد شده است.

در کتب پهلوی، واژه فوق و ترکیبات آن بارها به کار رفته است. در متن *یادگار زریران*، آنجا که از سفارت و پیام‌رسانی دو تن از سرداران سپاه ارجاسپ سخن می‌گوید، این واژه معادل پیک و سفارت آمده است: "از سوی ایشان بیدرفش جادوگر و نامخواست هزاران، با دو بیور سپاه گزیده به بیسپانی (سفارت) به ایرانشهر آمد." <sup>۴۱</sup> در جایی دیگر نیز چنین می‌خوانیم: "بیسپان (جار چیان، پیام‌آوران) آگاهی دهند." <sup>۴۲</sup>

در متن *روایت پهلوی* نیز واژه "بیسپان" را به صورت جمع و به معنی پیک و قاصد آورده است: "این نیز پیداست که همچنان که آمدن پیک‌ها [= بی‌اسپان‌ها] به ستاره و نند است، آمدن ایزدان نیز به مان آتش بهرام است." <sup>۴۳</sup>

در متنی دیگر با نام *خسرو قبادان و ریدکی*، در معرفی انواع اسب‌ها، واژه bayaspānīg به معنی "اسب چاپار، اسب برید" آمده است. <sup>۴۴</sup>

چنان که پیش‌تر پیشنهاد شد، شاید بتوان واژه مورد بحث "یک اسبان" را که در نسخ متفاوت به صورت نیک اسبان، پیک اسبان و بکه اسبان خوانده شده، به صورت

<sup>36</sup>Kent, *Old Persian*, 192.

<sup>37</sup>Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, 963-964

<sup>38</sup>*یادگار زریران*، برگردان ماهیار نوایی (تهران: اساطیر، ۱۳۷۴)، ۸۲.

<sup>39</sup>Heinrich Hübschmann, *Armenische Grammatik* (Leipzig: Breitkopf und Härtel, 1897), 140.

<sup>۴۰</sup>جهانگیر معصومی گیوی، جمع مکسر فرهنگ عربی به فارسی (تهران: فرهنگ انقلاب اسلامی، ۱۳۶۲)، ۱۰۳. <sup>۴۱</sup>*یادگار زریران*، برگردان نوایی، بند ۴، ۴۵؛ *یادگار زریران*، برگردان ژاله آموزگار (تهران: معین، ۱۳۹۲)، بند ۴، ۱۴-۱۵.

<sup>۴۲</sup>*یادگار زریران*، برگردان نوایی، بند ۲۴، ۵۱؛ *یادگار زریران*، برگردان آموزگار، بند ۲۴، ۱۹.

<sup>۴۳</sup>*روایت پهلوی*، گزارش مهشید میرفخرایی (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰)، فصل ۱۸، بند ۱، ۲۵۴.

<sup>۴۴</sup>*خسرو قبادان و ریدکی*، در متون پهلوی، گردآورده جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا، گزارش سعید عربان (تهران: کتابخانه ملی، ۱۳۷۱)، بند ۱۰۲، ۷۹.

”بیسپان“ یا ”بگسپان“ نیز خواند. از آنجا که در نگارش خط پهلوی، برخی نویسه‌ها بر چندین واج دلالت دارند، در واژه مورد نظر حرف y را به صورت g هم می‌توان خواند؛ یعنی هم می‌توان ”بیسپان“ خواند و هم ”بگسپان“. بر این اساس، شاید بتوان سیر تغییر لغت ”یک اسبان“ را در طول زمان و در روند نسخه‌برداری‌ها چنین تصور کرد؛ با علم بر اینکه در تحولات آوایی معمولاً حروف پ و ب، گ و ک قابل ابدال اند:

بگسپان ← پکسپان ← پیکسبان ← پیک اسبان  
 بگسپان ← پکسپان ← پیکسبان ← نیکسبان ← نیک اسبان  
 بگسپان ← یکسپان ← یکسبان ← یک اسبان  
 بگسپان ← یکسپان ← یکسبان ← یکه اسبان

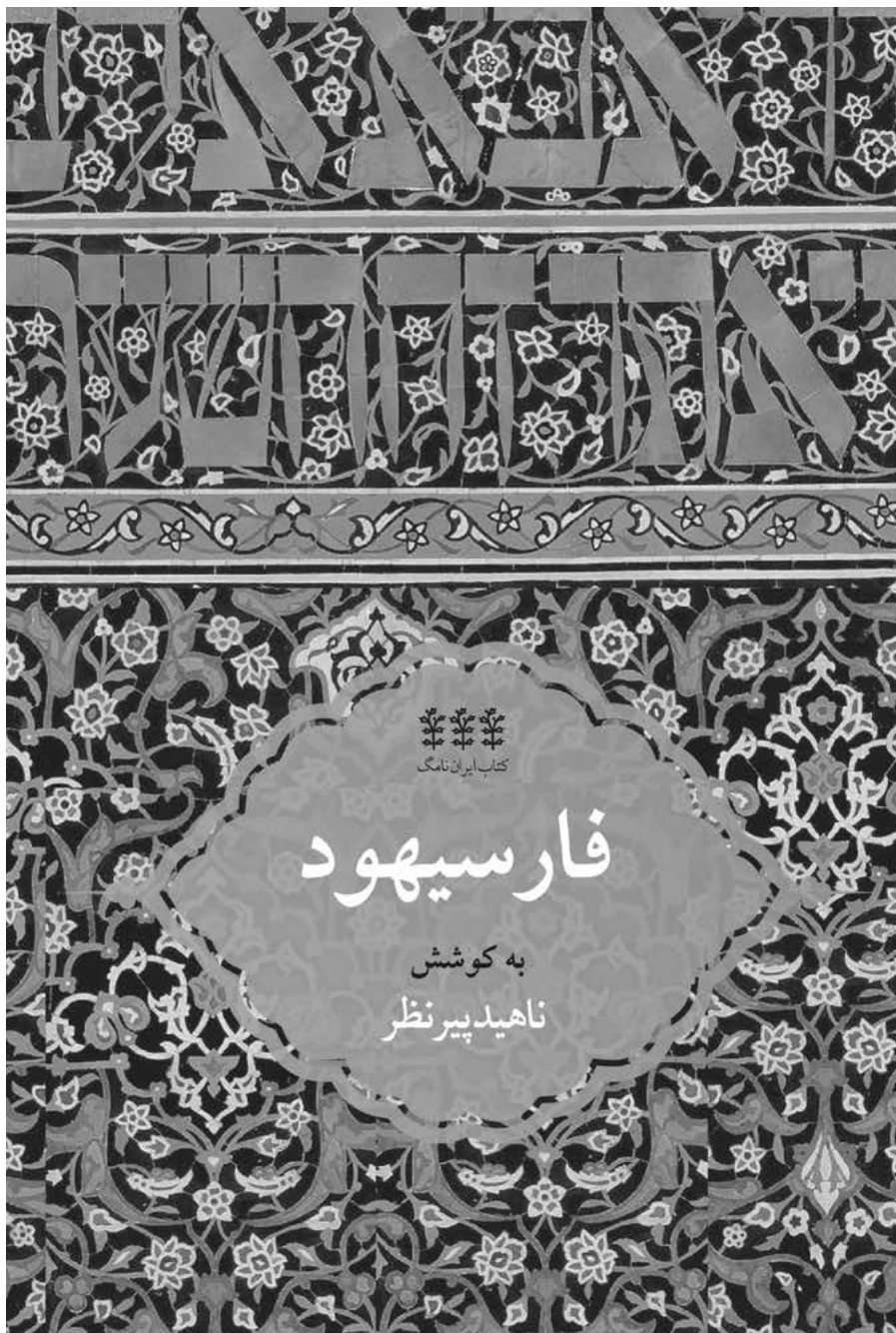
با توجه به تحولات فوق در رونویسی از واژه مورد نظر و نیز عنایت به معنی لغت بیسپان/بگسپان از یک طرف و نقشی که ”یک اسبان“ در این جمله ایفا کرده‌اند و آن رساندن خبر تراج اموال سپاهیان به فرمانده‌شان سُباشی است، چه بسا بتوان کلمه فوق را بیسپان و یا بیسبان (بی اسبان) خواند. در این صورت، نه فقط جمله از معنا نمی‌افتد، بلکه به غرض نویسنده نیز نزدیک‌تر می‌شود. از آنجا که این واژه در گذر روزگار مهجور و فراموش شده و برای ناسخان قابل فهم و معنا نبوده، آن را به کلماتی شناخته‌شده همچون نیک اسبان، یک اسبان، یکه اسبان، پیک اسبان تبدیل و ضبط کرده‌اند. اما آنچه نباید مغفول بماند آن است که در این تحولات آوایی و نوشتاری و تبدیل واژه بیسپان به یک اسبان، پیشوند bi به معنی ”دو“ به پیشوند ”یک“ تغییر یافته و معنی کلمه از دو اسبه به یک اسبه تغییر ماهیت داده است.

از آن طرف، با فراموش شدن واژه بیسپان، لغت ترکیبی ”دواسبه“ جایگزین آن شد که در نزدیک‌ترین معنا یعنی دارنده دو اسب یا دارنده دو اسب شتابنده و در معنی کنایی به مفهوم تعجیل و شتاب، سرعت، چالاکي، پیک و قاصد<sup>۴۵</sup> است. با توجه به ترکیب فوق، به نظر می‌رسد واژه ترکیبی ”دواسبه“ بازمانده همان واژه باستانی dvaya-aspa باشد که تا دوره اسلامی دوام یافته و صورت فارسی میانه جنوبی آن که همان bayaspān باشد، رفته‌رفته مهجور و متروک شده است.

در صورتی که بتوان پیشنهاد واژه ”بی اسبان“ را به جای قرائت‌های دیگر مصححان

<sup>۴۵</sup> خلف تبریزی، برهان قاطع، ۳۹۸؛ دهخدا، لغت‌نامه، ذیل واژه ”دواسبه“.

پذیرفت، شاید بتوان ادعا کرد که تاریخ بیهقی یگانه کتاب یا از معدود کتب فارسی دوره اسلامی است که این لغت را به کار برده و پس از این می توان جای خالی این واژه را در کتابهای فرهنگ لغات فارسی پر کرد.



کتاب ایران نامگ

# فارسیهود

به کوشش  
ناهید پیرنظر